

از ساختار قبیله‌ای به دولت‌سازی

در بحث از سیره پیامبر اکرم(ص) بعد سیاسی آن از برجستگی و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.



سیره سیاسی پیامبر(ص) در گفت‌وگو با دکتر ابراهیم برزگر

از ساختار قبیله‌ای به دولت‌سازی

در بحث از سیره پیامبر اکرم(ص) بعد سیاسی آن از برجستگی و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

لازم به گفتن نیست که درباره سیره سیاسی پیامبر(ص) بسیار کمتر از ابعاد دیگر سیره ایشان کندوکاو شده است. با این حال یکی از وظایفی که امروزه بر دوش پژوهشگران تاریخ اسلام و به‌ویژه اندیشمندان سیاسی اسلام قرار دارد، بازشناسی جنبه‌های گوناگون سیره سیاسی پیامبر(ص) و عرضه چالش‌ها و پرسش‌های اجتماعی و سیاسی فراوی جهان اسلام بدان است. بر همین مبنا می‌توان سیره سیاسی پیامبر(ص) در دوران 23 ساله دعوت ایشان را تحلیل و ابعاد ناشناخته آن را استخراج کرد. یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که می‌تواند در این راستا راهنمای پژوهشگران سیره نبوی قرار گیرد، این است که آیا الگوی سیاسی ویژه‌ای را می‌توان از سیره سیاسی پیامبر(ص) استخراج کرد؟ بر این اساس، بر آن شدیم که این پرسش و دیگر پرسش‌ها را در ارتباط با سیره سیاسی پیامبر(ص) با دکتر ابراهیم برزگر، استاد و پژوهشگر اندیشه سیاسی دانشکده علوم سیاسی و حقوق دانشگاه علامه طباطبائی مطرح‌سازیم. لازم به یادآوری است که دکتر برزگر، کتاب‌هایی چون «171؛ تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران» و «171؛ روانشناسی سیاسی» را در کارنامه پژوهشی خود دارد. آنچه از پی می‌آید، حاصل گفت‌وگوی ما با وی است.

8226؛ به نظر می‌رسد که میان ابعاد گوناگون سیره پیامبر(ص)، بعد سیاسی آن کمتر شناخته شده باشد. اگرچه دلایل این ناشناختگی اهمیت زیادی دارد- که به آن خواهیم پرداخت- اما نخست بفرمایید که بعد سیاسی سیره پیامبر(ص) در میان دیگر ابعاد سیره ایشان از چه جایگاهی برخوردار است؟

به نظر می‌رسد که سیره سیاسی پیامبر(ص) برجستگی‌های خاصی دارد که آن را در کانون توجه قرار می‌دهد، به‌ویژه آنگاه که در پی آن باشیم تا پرسش‌های جدیدی را که در اندیشه سیاسی دوران مدرن پدید آمده پاسخ‌گوییم. اگرچه این پرسش‌ها به‌گونه‌ای تحمیلی از غرب به جهان اسلام وارد شده‌اند اما ما ناگزیر از پاسخ‌دهی به آنها هستیم. در اینجا است که سیره سیاسی پیامبر(ص) به بهترین وجهی می‌تواند دستگیر ما در پاسخ به این سؤالات باشد. در واقع سیره سیاسی پیامبر(ص) را می‌توانیم منبع بی‌پایانی در پاسخگویی به این پرسش‌ها در نظر آوریم. به این ترتیب می‌توانیم پرسش‌هایی را از اندیشه سیاسی مدرن استخراج کنیم و آنها را به سنت سیاسی پیامبر(ص) عرضه کنیم تا پاسخ آنها را بیابیم. با این کار به طریقی سنت نبوی را به گفتار درمی‌آوریم. از این رو خوانش جدیدی از سنت پیامبر در دوران‌های گوناگون شکل می‌گیرد. در اینجا باید به این نکته توجه داشت که در جهان اسلام، هم سرشت دین و هم سرنوشت سیاست، از بنیاد متفاوت است با آنچه که در مغرب‌زمین رقم خورده است.

از این حیث، وقتی سرشت دین مسیحیت را با دین اسلام مقایسه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که مسیح(ع) در اجتماعی ظهور کرد که قلمرو امپراتوری (روم شرقی) بود. در واقع امپراتوری پیشرفته‌ترین قلمرو سیاسی دوران باستان به‌شمار می‌آمد. اگر بپذیریم که واحدهای سیاسی قبیله، دولت و امپراتوری از پی هم می‌آیند، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که محیط پیدایی حضرت مسیح(ع) یک قلمرو پیشرفته بود. اما وقتی که همین مقایسه را با محیط اجتماعی پیامبر اکرم(ص) انجام می‌دهیم، می‌بینیم که ایشان در محیطی ظهور می‌کنند که پیشرفته‌ترین واحد سیاسی آن، قبیله است. در این وضعیت اجتماعی هنوز دولت شکل نگرفته بود و اینجا است که پیامبر یکی از اهداف رسالت خود را ملت‌سازی و دولت‌سازی قرار می‌دهند. بنابراین می‌بینیم که سرشت دین اسلام و مسیحیت از بنیاد متفاوت می‌شود. بر همین اساس سرنوشت این دو دین در طول تاریخ از هم متفاوت می‌شود. دین مسیحیت در قرون وسطا در تعارض با عقل، علم و منافع محرومان قرار می‌گیرد. اینگونه است که به‌تدریج بنیادهای سکولاریسم در غرب شکل می‌گیرد. این فرایند (سکولاریسم) تاکنون در جهان اسلام رخ نداده است. اینجا است که آن جنبه حل‌المسائلی سیره پیامبر(ص) جلوه می‌کند و می‌تواند به مثابه منبع بی‌پایانی برای پاسخ به پرسش‌های مدرن زمانه، مورد استناد قرار گیرد.

8226؛ بنابراین باید نخست پرسش‌های برخاسته از اندیشه سیاسی مدرن را استخراج کرد و در وهله بعد، بررسی و تحلیل کرد که چگونه سنت (سیاسی) پیامبر(ص) می‌تواند با این پرسش‌ها نسبت برقرار سازد.

همین‌طور است. یکی از پرسش‌های کلیدی معاصر، رابطه دین و سیاست است. اصولاً چیستی و چگونگی این نسبت و رابطه یکی از پرسش‌های بنیادین در فلسفه سیاسی و جهان اسلام است. این پرسش در صورت‌بندی سکولاریسم به‌صورت تفکیک حوزه عمومی از خصوصی تعریف شده است؛ اما وقتی آن را به سیره سیاسی پیامبر(ص) عرضه می‌کنیم، کاملاً تولید پاسخ می‌کند. ممکن است که بتوان از آیات قرآن استنباط‌های متفاوتی داشت؛ اما از سیره حضرت رسول(ص) که یک عمل کاملاً شفاف و صحیح است، نمی‌توان

پاسخ‌های گوناگونی گرفت. بنابراین با عرضه این پرسش (نسبت دین و سیاست) به سیره سیاسی پیامبر(ص) می‌توان پاسخ دقیقا مشخصی دریافت کرد. به این خاطر که واقعیت مسلم تاریخی نشان می‌دهد که پیامبر(ص) ملت‌سازی و دولت‌سازی کرده است. بنابراین شاخص‌های بسیار زیادی را می‌توان برای این موارد (ملت‌سازی و دولت‌سازی) ارائه کرد. برای نمونه نخستین قانون اساسی بشریت تحت عنوان منشور مدینه، در مدینه رقم می‌خورد. اگر منشور مدینه را تحلیل محتوا بکنیم، دقیقا مانند یک قانون اساسی مدرن، برخوردار از مواد مختلفی است. بنده‌بند آن، حقوق و وظایف قبایل دهگانه موجود در مدینه و همچنین یهودیان ساکن در آنجا را تعریف و بیان می‌کند. وقتی پیامبر(ص) وارد مدینه می‌شود و سرزمینی را به‌عنوان یکی از ارکان دولت‌سازی در نظر می‌گیرد، از همانجا قانون اساسی آن را تدوین می‌کند. یکی دیگر از مهم‌ترین مواد این قانون اساسی، ادغام قبایل در امت واحده بود. پیامبر(ص) به‌خوبی می‌دانستند که تا عصبیت قبیله‌ای مهار نشود، ملت‌سازی غیرممکن است. مفهوم 171#& امت؛ چتری بود برای فراگرفتن این قبایل. از اینجا بود که انسجام اجتماعی و سیاسی جدیدی صورت گرفت.

8226#& آیا شما مفهوم 171#& امت؛ را با مفهوم 171#& ملت؛ یکسان می‌دانید؟
نه. امت مبتنی بر عصبیت دینی و نوعی همبستگی برخاسته از دین است؛ حال آنکه ملت (nation) یک مفهوم کاملا جدید است. غرض اینکه تا پیش از زمان پیامبر(ص) انسجام‌های اجتماعی در شبه‌جزیره عربستان، همبستگی‌های قبیله‌ای بود؛ اما پیامبر(ص) قالب‌ها و مفهوم تازه‌ای در حوزه اجتماعی و سیاسی پدید آوردند و مفهوم‌هایی چون 171#& مومن؛، 171#& منافع؛، 171#& مشرک؛، 171#& منافق؛، 171#& مهاجرین؛، 171#& انصار؛، قالب‌ها و تشکلی‌های جدیدی ایجاد کردند. یا هنگامی که پیامبر(ص) هجرت (به مدینه) را تا سال هشتم (هجری) بر همه مسلمانان اجبار می‌کند، جمعیت شکل می‌گیرد و - همانگونه که می‌دانیم- جمعیت رکن اصلی شکل‌گیری دولت‌سازی است. به بیان دیگر، پیامبر(ص) با تمرکز جمعیت از طریق هجرت اجباری به مدینه، به دولت‌سازی می‌پردازند. به موازات همین مسئله، مفهوم مهم دیگری که جزو ارکان قانون اساسی پیامبر(ص) است، شکل می‌گیرد؛ یعنی برادری ایمانی. برادری ایمانی دقیقا در مقابل همبستگی‌های قبیله‌ای قرار می‌گیرد. همچنین پیامبر از طریق مفهوم 171#& بیعت؛، مفهوم حاکمیت و اطاعت سیاسی را تحقق عینی می‌بخشد. از این‌رو، همه مسلمانان ملزم بودند که از پیامبر(ص) به‌عنوان رئیس دولت پیروی کنند. اینگونه بود که پیامبر(ص) تمام ارکان دولت را پی ریختند. در مدینه پیامبر(ص) مسجد تنها یک پرستشگاه نبود؛ بلکه مرکز و قرارگاه حکومت بود. به این ترتیب، رابطه دین و سیاست در اسلام روشن می‌شود. به این معنا که وقتی به سیره پیامبر(ص) که مبتنی بر رفتار عینی ایشان بود، رجوع می‌کنیم، پی می‌بریم پیامبر(ص) دولت‌سازی کردند. این مسئله را هیچ پژوهشگری انکار نمی‌کند، حتی کسانی که تلاش داشته‌اند تا سکولاریسم را در اسلام طرح کنند، این واقعیت را پذیرفته‌اند. بنابراین، اینجاست که سنت پیامبر(ص) را کاملا زنده و پاسخگو به سؤالات مدرن می‌یابیم.

8226#& بر مبنای آنچه گفتید، آیا می‌توان یک الگوی ویژه سیاسی از سیره پیامبر(ص) استخراج کرد البته همانگونه که می‌دانید، برخی معتقد نیستند که بتوان چنین الگوی مشخصی را از سیره ایشان برداشت کرد.
به‌نظرم چنین الگویی قابل استخراج است. اگر نیازهای گوناگونی را که یک الگو برمی‌آورد، تعریف کنیم، به‌خوبی می‌بینیم که سیره سیاسی پیامبر(ص) بالقوه دارای این الگو (سیاسی) است، برای مثال نحوه رفتار متقابل مردم و دولتمردان، شیوه‌های مطلوب حکمرانی خوب یا عوامل ثبات، ماندگاری و یا برعکس فروپاشی حکومت‌ها. رویه‌های عدالت اجتماعی، معمای آزادی فرد و قدرت دولت، رفتار دولت اسلامی با مخالفان، رفتار دولت اسلامی با پدیده‌ای به نام منافقان (مسلمان نمایان) و... از سیره سیاسی پیامبر(ص) قابل استخراج است. در همین زمینه جالب توجه است که بدانیم پدیده منافقان زمانی در جامعه اسلامی شکل می‌گیرد که پیامبر(ص) در موضع قدرت قرار می‌گیرند. البته پیامبر(ص) با توجه به عمر کوتاهی که داشتند، فرصت زیادی پیدا نکردند تا با عصبیت قبیله‌ای قدرتمندی که چند قرن در ضمیر ناخودآگاه اعراب وجود داشت، مبارزه‌ای ساختاری بکنند. بنابراین پیامبر(ص) نیروی جدیدی را به نام دین وارد منطق قبیله‌ای شبه‌جزیره عربستان کردند. این نیروی دینی تا زمانی که وجود مبارک پیامبر در قید حیات بود، بر نیروی عصبیت قبیله‌ای چیره بود؛ اما پس از رحلت ایشان، یعنی از قضیه 171#& سقیفه؛ دوباره منطق قبیله‌ای جان گرفت.

در واقع سیره پیامبر(ص) پس از رحلت ایشان، به دلایلی نتوانست تداوم پیدا کند. به بیان دیگر، پس از رحلت پیامبر(ص) با ایستگاه‌هایی مواجهیم که در آنها، درجه انحراف از منطق دینی و غلبه منطق قبیله‌ای روزه‌روز قدرت بیشتری می‌گیرد تا پس از 25 سال به ایستگاه دولت امام‌علی(ع) و سپس به دولت کوتاه‌مدت امام‌حسن(ع) برسیم.

اوج این انحراف در زمان امام‌حسین(ع) اتفاق می‌افتد که به معنای غلبه تمام‌عیار منطق قبیله بر منطق دین است. این فرایند ادامه می‌یابد تا به زمان امام‌رضا(ع) می‌رسیم. به این معنا که پس از گذر از نسل‌های متوالی، در زمان امام‌رضا(ع) مطالبات ساختاری قدرتمندی برای بازگشت به سیره حضرت رسول(ص) در قالب 171#& الرضامن آل محمد؛ تعقیب می‌شود که در نهایت به فروپاشی امویان و سرکار آمدن عباسیان منجر می‌شود. پس می‌توان گفت که در کل مقطع مورد بحث، ما با کشمکش دو نیروی ارزش‌های دینی و نیروی قبیله‌ای رویارو هستیم.

8226#& به غیر از اینکه پیامبر(ص) در دولت‌سازی و ارائه الگوی سیاسی خاص خود، از وحی امداد می‌جستند، خود ایشان به چه تحولات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی‌ای در این راستا در امت اسلامی نظر داشتند؟

رفتار و تصمیماتی که پیامبر(ص) در مواقع گوناگون اتخاذ می‌کردند. مبتنی بر عقلانیت معطوف به وحی بود. پیامبر(ص) از همان آغاز دعوت و دولت‌سازی خود دقیقاً می‌دانستند که یک ساختار قدرتمند سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در شبه جزیره عربستان وجود دارد که بر محور قبیله می‌گردد. از این رو معتقد بودند که تا زمانی که این ساختار (قبیله‌ای) شکسته نشود، اسلام قابل گسترش نیست. به همین خاطر هم از همان اول بنای خود را بر شکستن این ساختار قرار دادند؛ چراکه اگر این کار صورت نمی‌گرفت، در چنین ساختاری، دعوت پیامبر(ص) هم صورتی قبیله‌ای پیدا می‌کرد. به این معنا که اسلام به شکل آیین قبیله بنی‌هاشم مطرح می‌شد و این بزرگ‌ترین مانع برای گسترش اسلام به‌شمار می‌آمد. همچنین پیامبر(ص) دریافتند که از میان مثلاً 50 قبیله‌ای که در عربستان وجود داشت، قبیله قریش قدرتمندترین آنها به‌شمار می‌آمد. بنابراین به‌خوبی متوجه بودند که تا زمانی که قبیله قریش ایمان نیاورد، سایر قبایل هم تسلیم نخواهند شد. از این رو، نیروی‌شان را بر شکستن اقتدار قبیله قریش متمرکز می‌سازند. به همین دلیل، با فتح مکه و تسلیم شدن ابوسفیان به‌عنوان بزرگ قبیله قریش، بی‌درنگ قبایل دیگر شبه‌جزیره و عربستان به شکل مسالمت‌آمیز یکی پس از دیگری ایمان می‌آورند. در واقع پس از سقوط قبیله قریش، به سرعت قبیله‌های دیگر هم تسلیم می‌شوند و ایمان می‌آورند، اینجاست که در آیات قرآن می‌خوانیم: ⅱ؛یدخلون فی دین الله افواجاⅱ. تا قبل از فتح مکه، پیامبر(ص) تک به تک افراد را به اسلام دعوت می‌کردند؛ اما پس از آن (فتح مکه) با گرویدن پی‌درپی قبایل به اسلام مواجه می‌شویم. به این معنا که با ایمان آوردن روسای قبیله‌ها به اسلام، افراد تحت امر آنها هم به اسلام می‌گرویدند.

ⅲ؛در اینجا دو پرسش پیش می‌آید که با یکدیگر مرتبط هستند: آیا فتح مکه نقطه عطفی در سیره سیاسی پیامبر(ص) است و با آن دوران جدیدی در سیره سیاسی ایشان مطرح می‌شود؟ دوم آنکه آیا بین سیره و رفتار سیاسی پیامبر(ص) در مدینه و پس از فتح مکه تفاوتی وجود داشته که در نهایت منجر به دو سیره و الگوی سیاسی شده باشد؟
فتح مکه نقطه عطفی در سیره سیاسی ایشان به‌شمار می‌آید. پس از این فتح است که دعوت پیامبر(ص) بعدی فرامرزی پیدا می‌کند. از همین‌روست که پیامبر اکرم(ص) افرادی را برای دعوت به اسلام به ایران، روم و حبشه گسیل می‌دارد. در اینجا است که دیپلماسی سیاسی پیامبر(ص) موضوعیت پیدا می‌کند. به هر تقدیر، صورت‌بندی دولت پیامبر(ص) پس از فتح مکه وارد فاز جدیدی شد. برای نمونه عزل و نصب‌های پیامبر(ص) بیشتر شد و به همین خاطر شبکه حکومتی ایشان روزبه‌روز گسترش بیشتری پیدا کرد. نکته دیگر آنکه پس از فتح مکه، وجوب هجرت از میان رفت. به این معنا که دیگر ضرورت نداشت که ایمان آورندگان به مدینه هجرت کنند. در واقع از این پس، دیگر هجرت شرط ایمان تلقی نمی‌شود.

ⅲ؛اما نکته مهم دیگر این است که پیامبر(ص) پس از فتح مکه در موضع قدرت قرار گرفتند. پس آیا بنابراین سیره سیاسی ایشان در زمان پس از فتح مکه با دوران حضور ایشان در مدینه، متفاوت بود؟
به‌نظر متفاوت ماهیتی در سیره سیاسی پیامبر(ص) در این دو دوره مشاهده نمی‌شود؛ اما همانگونه که اشاره شد پس از فتح مکه، فراخوان ایشان بعدی جهانی پیدا کرد. به تعبیر دیگر، از این پس پیامبر(ص) قدرت جدیدی را کسب می‌کند و متناسب با آن، طبعاً تکالیف جدیدی بر دوش پیامبر(ص) گذاشته می‌شود. در رفتار سیاسی اسلام همانگونه که در قرآن و سیره پیامبر(ص) منعکس شده است ارتباط مستقیمی میان قدرت و تکلیف وجود دارد. رسالت جهانی پیامبر(ص) یک بعد آن بود. افزون بر این، پیامبر(ص) در دوران مدنی، انسان‌سازی و ساختن فرد را مدنظر داشت؛ اما در دوران مکی، جامعه‌سازی را در کانون توجه خود قرار دادند. البته در اسلام خودسازی و ساختن فرد، بر جامعه‌سازی تقدم دارد. در افق درازمدتی که پیامبر(ص) درنظر داشتند، طبعاً تمدن اسلامی در مرحله بعدی قرار می‌گیرد. به این معنا که انسان‌سازی، جامعه‌سازی و آنگاه تمدن‌سازی (تمدن اسلامی) سه رکن بنیادین سیره سیاسی پیامبر(ص) را تشکیل می‌دهد.

ⅲ؛آیا می‌توان گفت که توجه پیامبر(ص) به تمدن‌سازی، ایشان را به سمت تدوین آیین کشورداری، سیاست و حکومت مطلوب سوق داد؟
همین‌طور است. در واقع می‌توان اینگونه گفت که به میزانی که قلمرو پیامبر(ص) گسترش می‌یافت و قدرت بیشتری پیدا می‌کرد، طبعاً ساختار حکومت ایشان هم پیچیده‌تر می‌شد و سؤالات جدیدتری هم مطرح می‌شد. شکی نیست که این پرسش‌های جدید نیاز به پاسخ‌دهی داشتند. پاسخ دادن به این سؤالات به‌طور خودکار موجب می‌شد که به‌تدریج یک فقه سیاسی شکل بگیرد. همین مسئله دستمایه‌ای فراهم ساخت برای مسلمانان برای پی‌ریزی تمدن شکوهمند اسلامی.

ⅲ؛به‌نظر شما ضرورت توجه امروز ما به سیره سیاسی پیامبر(ص) چیست و چگونه می‌توان از آن در حل معضلات و چالش‌های سیاسی و اجتماعی بهره گرفت؟
به‌نظر می‌رسد که در جامعه ما با مقوله‌ای به نام فقر معرفتی نسبت به حضرت رسول(ص) روبه‌رو هستیم. بسیاری از ابعاد زندگانی پیامبر(ص) در جامعه ما خوب شناخته و تحلیل نشده است، ازجمله سیره سیاسی ایشان. به‌ویژه آنکه پیامبر(ص) محور مشترک دو نخله بزرگ اسلام و فرقه‌های گوناگون آنها هستند. از این رو شناخت ابعاد شخصیتی پیامبر(ص) به ما مدد می‌رساند که در جهت وحدت اسلامی بیشتر گام برداریم. از سوی دیگر در مغرب‌زمین با پدیده‌ای به نام پیامبر هراسی روبه‌رویم. در آنجا با انواع شیوه‌ها می‌کوشند تا چهره تابناک و نازنین ایشان را مخدوش جلوه دهند. بنابراین از این جهت هم ضرورت دارد که ما مسلمانان روشن‌سازی افکار عمومی مردم جهان را در دستور کار قرار دهیم. اما در ارتباط با بخش دوم پرسش شما باید بگوییم که از نسل پیامبر(ص) تا نسل

امامان معصوم می‌توان قاعده‌مندی‌های تحولات را در این جابه‌جایی‌های نسلی در تعامل با رقبای سیاسی مثل بنی‌امیه و بنی‌عباس، بازیافت و استخراج کرد.

در همین زمینه می‌توان زاویه‌های انحراف را در این دوره‌های نسلی یافت و از آنها عبرت گرفت تا در نهایت از تکرار آنها در جامعه خودمان جلوگیری کنیم؛ چراکه انحرافات نسلی در طول تاریخ مشابه هستند. ما اگر این لغزش‌ها و لغزشگاه‌ها را در صدر اسلام شناسایی کنیم، می‌توانیم به قواعدی دست یابیم که از آنها برای مدیریت تحولات بهره بگیریم.